

نقد نظریه
شریعت صامت

مجموعه فلسفه اسلامی | ۱۵ |





-
- غفاری، حسین
قبض و بسط تنوریک در شریعت، شرح
نقد نظریه شریعت امامت، نویسنده: حسین غفاری
تهران: حکمت، ۱۳۷۲، ۳۲۷ ص
شابک: 964-244-114-3-97
- فایا (چاپ دوم)
چاپ اول: بهار ۱۳۶۸.
چاپ پنجم: ۱۳۹۶
عنوان عطف: شریعت صامت.
کتابنامه به صورت زیر نویس
بررسی انتقادی مقالات قبض و بسط شریعت از دکتر سروش.
سروش، عبدالکریم، ۱۳۲۴. قبض و بسط تنوریک شریعت. نقد و تأثیر
دین - فلسفه
شناخت (فلسفه)
سروش، عبدالکریم، ۱۳۲۴. قبض و بسط تنوریک شریعت، شرح
رده‌بندی کنگره: ۱۳۷۲ ۲۰۸۴ ق/س/BD۵۷۳
رده‌بندی دیویی: ۲۰۰/۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۲-۲۱۸۴ م
-

در فلسفه زیست

فلسفه زیست

مجله تبیین



انتشارات حکمت

۱۳ خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شماره ۹۴، کد پستی ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴

تلفن: ۶۶۴۱۵۸۷۹/۶۶۴۶۰۰۰۰، فکس: ۶۶۴۰۶۵۰۵، شماره: ۶۶۴۱۵۸۷۹

ساعت: ۹:۰۰ تا ۱۷:۰۰، پیام کوتاه: ۰۲۱۶۶۹۵۰۹۸۷

www.hekmat-ins.com

info@hekmat-ins.com

نقد نظریه شریعت صامت

نویسنده: حسین غفاری (عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران)

[h.fai@ut.ac.ir]

چاپ اول: بهار ۱۳۹۶

چاپ پنجم: ۱۳۹۶/ش ۴۳۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۷۸-۹۶۴-۲۴۴-۱۱۴-۳

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی هنری حکمت

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر کیمیا حضور

(کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه (از قبیل چاپ، فتوکپی،

الکترونیکی، صوت و تصویر) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

۳۰۰۰۰ تومان

فهرست

صفحه	عنوان
۹	مقدمه اول، برای انتشار نقد بصورت مقاله
	مقدمه دوم، برای انتشار بصورت کتاب
۱۱	سابقه آشنائی نگارنده با مؤلف، فلسفه و شریعت
	ویژگی هائی از مقالات قبض و بسط:
۱۶	۱- میتینگ خزانده علیه معارف اسلامی
۱۹	۲- ادب و اغراق دو مکانیسم دفاعی و تبلیغی در روش عرف
۲۱	۳- «فهم دینی همیشه عصری است، و مطهری یک دیندار عصره است» منی هم»
۲۲	۴- نظریه نسبیت مؤلف از نهضت اشعری نیز فراتر می رود
۲۴	چند نکته درباره روش این نقد
۲۷	یک پیشنهاد به منتقدین احتمالی این نقد
۲۸	وجه تسمیه رساله حاضر به «نقد نظریه شریعت صامت»
۳۰	علت عدم انتشار این نقد در نشریه کیهان فرهنگی
۳۷-۹۱	بخش اول - مدّعی بزرگ
۳۷	تقریر مدّعی بزرگ مؤلف
۴۱	نقد مدّعی بزرگ

۴۳	دلائل مدعای بزرگ
۴۴	نقد مثال اول مؤلف
۴۶	وجوه متصور در تأثیر علوم تجربی بر حوزه معرفت عقلی
۵۰	اغراق مؤلف در نتیجه گیری از مثال اول
۵۱	شاهد دوم بر مدعای بزرگ - مثال حرکت زمین
۵۴	مبالغه و سهل انگاری مؤلف در نشان دادن میزان تأثیر فیزیک نیوتن بر فلسفه کانت
۵۶	نقض استدلال مؤلف در استشهاده به تغییرات حاصله از نظریه اصالت وجود
۵۸	برهان منطقی مؤلف در اثبات مدعای بزرگ

نقد هان هان

۶۰	الف: همه ی بای حملی عکس نقیضی ندارند
۶۲	ب: در عکس متابعت در کذب شرط نیست
۶۳	سخن راسل در فقدان بنیای دینی بر استقراء
۶۴	بنا به مبنای مؤلف علوم تجربی فاقد قطعیت و دقت است
۶۵	ج: بی محتوایی برهان منطقی
۶۶	مؤلف معادل بودن قضایا را به معنای هم مفهومی آنها نداشته است
۶۹	نتایج غیر منطقی حاصل از برهان منطقی
۷۳	نقد تأیید مدعای بزرگ از راه ارجاع به شهود و وجدان
۷۵	نقض شواهد تاریخی - استقرائی در تأیید مدعای بزرگ
۷۸	آیا مدعای بزرگ، ادعایی علمی است یا فلسفی، یا هر دو؟
۷۹	وجه نمای علوم از یکدیگر و ملاک ارتباط علوم با یکدیگر
۸۶	مدعای بزرگ مؤلف، ناشی از تعمیم بی وجه از ارتباطات موجه علوم نسبت به یکدیگر است
۸۸	نحوه ارتباط میان حوزه های معرفت تجربی، عقلی و دینی

	علامه طباطبائی (قدس سره)
۹۵	ظهور، مطلق است
۹۷	خلط میان سلوک دینی با معرفت دینی
۹۸	ارتباط نفس و بدن
۱۰۲	آیا تسبیح معرفت النفس موجب پیشرفت علم طب خواهد شد؟
۱۰۴	برداشت غلط از مفاهیم فلسفی
۱۰۵	ربطه هیئیات با الهیات
۱۱۰	تأثیر در نهیت جسم غیر از تأثیر یک علم در علم دیگر است
۱۱۱	مقایسه میان گرسا و ابن سینا با مهمترین کشف فلسفی دیوید هیوم
۱۱۵	رابطه میان نجوم و مابعدالطبیعه
۱۱۶	تفکیک میان مسائل خاصه فلسفه از مسائل منکی بر علوم
۱۲۰	مبالغه در اهمیت فلسفه علم
۱۲۰	تکامل و تحول مطلق اندیشه
۱۲۲	مبنای اندیشه تحول مطلق نزد مؤلف چیست؟
۱۲۴	آیا فلسفه، دار مشاجرات است؟
	فلسفه، حقیقتی واحد است و قیود اسلامی با مسیری با رقم غریبی بر آن از عواض خارجی
۱۲۷	آن است
۱۲۸	وجه تسمیه کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»
۱۳۰	فرهنگ غرب و علل رشد و ظهور آن
۱۳۲	دوگونه تعارض علم تجربی با دین
۱۳۳	تعارض غیر مستقیم علم با دین از تعارض مستقیم آن خطرناک تر است
۱۳۶	میان اسلام و علم تعارض مستقیم هرگز وجود ندارد
۱۳۶	انتقاد بر نظام آموزشی کشور
۱۳۸	حرکت فقه معلول نیازهای عملی است نه هجوم آراء بیگانه
۱۳۹	تصویر غلط مؤلف از شخصیت استاد شهید مرحوم مطهری
۱۴۵	جامعه باز پوری، الگوی جامعه غربی است نه جامعه اسلامی

- ۱۵۰ آشنائی با نظریه شریعت صامت
- ۱۵۱ اشکال مقدّر مؤلف بر نظریه شریعت صامت
- ۱۵۲ پاسخ مؤلف به اشکال تحول شریعت
- ۱۵۴ نقد پاسخ مؤلف
- ۱۵۵ مقصود از حرام و حلال در روایت نبوی فهم ما از حلال و حرام است
- ۱۵۷ تناقض در معنای روایت نبوی بنا به توجیه مؤلف
- ۱۵۸ نحوه تشریح احکام
- ۱۵۹ نظر بوعلم سنا درباره علت نیاز به شریعت
- ۱۶۰ نتایج حنده در اشکال نظریه شریعت صامت در فروعات و احکام شریعت
- بنابه نظریه شریعت صامت حتی پیامبر اکرم و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) نیز
- ۱۶۱ قادر به فهم خود شریعت نبوده‌اند!
- ۱۶۲ توجیه تحول و تناسل فقه از نظرگاه اجتهادی شیعی
- ۱۶۶ وجوه امتیاز نظریه اجتهاد شیعی با نظریه سیلان معارف و عصری بودن دین
- ۱۶۸ به موجب نظریه مؤلف، جهاد تنفیذ در حال حاضر فاقد یک فقه و فقیه قابل اعتماد است
- ۱۷۰ ترمیم علم اصول!
- ۱۷۱ تبیین نظر حضرت علامه طباطبائی در خلط میان حاکمیت و اعتبار در علم اصول
- ۱۷۵ اجتهاد در اصول
- ۱۷۷ وجوه محتمل از تمبیر اجتهاد در اصول
- ۱۷۹ دعوت به اجتهاد در اصول مغایر با مبنای مؤلف در مسئله «یا وای» است
- ۱۸۰ نسبیت حقیقت مبنای نظریه شریعت صامت
- ۱۸۲ تقریر نظریه مؤلف درباره سیلان و نسبیت فهم خالص دینی
- ۱۸۵ نقد نظریه نسبیت خلوص دینی
- ۱۸۶ نظریه نسبیت خلوص، یعنی سپردن زمام امور دین به دست حضرات روشنفکران هر زمان
- ۱۸۷ تشابه نظریه تکامل معرفت دینی مؤلف با نظریه جهان سوم پوپر
- ۱۹۰ عیب بودن سرزمین اندیشه‌ها، همچون مرغوبیت زمین برای گیاهان است

- ۱۹۱ معنا و مدلول یک سخن جامه‌ای است که بر آن پوشانیده می‌شود!!
- ۱۹۲ نقد نظریه فوق و بیان اینکه برخلاف گمان مؤلف، معنای هر سخن عصاره‌ای است که از آن استخراج می‌شود
- ۱۹۵ دفع یک توهم: فهم عمیق، تغییر هندسه معرفت
- فهم عمیق‌تر یا تغییر در هندسه معرفت، به هر تفسیر، تنها در محدوده هر حوزه معرفت و با حفظ حائل‌های منطقی نسبت به دیگر حوزه‌ها امکان‌پذیر است
- ۱۹۷ تحلیل معنای فهم عمیق و عدم انطباق آن با نسبیّت حقیقت
- ۱۹۸ متوالی دینی در برابر تفاسیر مختلف، صامت و بی تفاوت نمی‌باشند
- ۲۰۲ تحلیل معنای هندسه معرفت
- ۲۰۵ نسبیّت فلسفی با نسبیّت علمی
- ۲۱۰ تمایز میان نسبیّت فلسفی و علمی
- ۲۱۲ نسبیّت عامیانه در کلمات صرف
- ۲۱۵ مطهری و شریعتی دوروشنکر دینی
- ۲۲۲ مدعای بزرگ و فصلی بودن خلقت
- ۲۲۵ هماهنگی فهم دینی با علوم نوین، در تفسیر مران
- ۲۲۹ کج فهمی، تحریفات لفظی و معنوی مؤلف در کلمات علامه طباطبائی (قدس سره) ۲۷۶-۲۲۹
- ۲۲۹ بدفهمی مؤلف از واژه دروغ در اعتباریات
- ۲۳۲ یک تحریف و ده اشکال
- ۲۳۴ ادب اسلامی یا آداب غربی
- ۲۳۶ تحریف لفظی و معنوی مؤلف در کلام حضرت علامه
- ۲۴۸ ظهور، مطلق است
- ۲۵۰ تحریفات دیگر در کلمات علامه طباطبائی
- ۲۵۲ اشاره‌ای به بحث فطرت
- ۲۵۸ تحریفی بزرگتر
- ۲۶۲ بحثی فشرده درباره فطرت
- ۲۶۳ اصل غایت زیربنای نظریه فطرت
- ۲۷۰ برداشت غلط از اعتباری بودن حسن و قبح

- ۲۷۲ اصول فطریات در احکام
- ۲۷۴ اسلام اهل حدیث، یا اسلام اهل حکمت، یا موضع تماشاچی گری

بخش سوم: اجتهاد در «اجتهاد» ۲۴۶-۲۹۸

- ۲۸۰ مؤلف به زعم خود، با طرح این مباحث می خواهد چه مشکلی را حل کند؟
- ۲۸۱ برخورد های گوناگون با مسئله اجتهاد
- ۲۸۵ در نوع برخورد با اجتهاد، اصلاح ازدرون، اصلاح از بیرون
- ۲۸۶ برخورد از بیرون؛ اصلاحی یا تخریبی
- ۲۸۷ فقدان رشد متعالی و فرهنگی اتم مشکلات است
- ۲۸۹ مقدمه از رشد اجتماعی
- ۲۹۱ رشد اجتماع از زمان مهد مطهری
- ۲۹۴ برخورد از بیرون با اجتهاد (امری)
- هر تجدید نظری در باب معاد، حقایق علمی باید بر اساس فرهنگ اصیل غنی و قلبی
- ۲۹۶ اسلامی باشد

مؤخره: ۲۹۹-۳۱۵

- ۲۹۹ درس هایی که مقالات قبض و بسط شریعت می آید
- ۳۰۱ گرایش به غرب و تطهیر انسان غربی
- ۳۰۳ درس هایی از روش
- ۳۰۴ بی طرفی در منطق تماشاگری امری موهوم است
- ۳۰۵ منطق تماشاگری، منطق مرده شوری است و با خضوع و خشیت دینی مغایرت دارد
- ۳۱۰ ترویج روحیه تجری بجای انتقاد
- ۳۱۱ تهاجم فرهنگی غرب
- ۳۱۵ تبصره: مسالمت با مؤلف
- ۳۱۹ ضمیمه: نقد مقاله سوم مؤلف

مقدمه ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين.

فبشر عباد، الذين يسمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هديهم الله واولئك هم الابرار (الباب (زمر) ۱۸) رتقا اغفرلنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا رتقا انك رؤوف رحيم. (حشر ۱۰)

دروش و روش به ارشادیه کیهان فرهنگی (تیر و اردی بهشت ۶۷) دو مقاله از آقای دکتر عبدالکریم روش با عنوان «بسط و قبض ثئوریک شریعت» درج گردیده بود. مقالی که اینک در پیش رو دارید متکفل نقد و بررسی محتویات آن دو مقاله می باشد که خود از یک مقلمه و سه بخش فراهم آمده است. در مقاله حاضر مقصود از مؤلف ها، جا آقای دکتر عبدالکریم سروش و از «مقالات» همان دو مقاله مورد انتقاد است. وجه تسمیه این نقد به «نقد نظریه شریعت صامت» از مطالعه آن روشن خواهد شد. و اجمالاً این عنوانی است که با همین تعبیر از محتوای مقالات مؤلف، انتخاب شده و جان کلام و روح مطالب مؤلف در خصوص دیانت، در این مقالات، چنینست. بر این اصل است که خود شریعت امری است صامت و به فهم نیامدنی است. این انسانها هستند که در طول تاریخ، شریعت را به حرف و به تعبیر دیگر به فهم می آورند.

بنظر اینجانب مقالات مزبور هم در طرح کلی و هم در بیان ابراء، حاوی اشتباهات فراوانی است که دامنه آن از حد اشتباهات متعارف در نوشته های علمی و فلسفی فراتر رفته و گریبانگیر اصول و مبانی شریعت و معارف مذهبی خواهد شد. و بغیر از آن، به اعتقاد نگارنده، روح و روش حاکم بر این مقالات صرفاً بیان چند اشکال و مسئله علمی و نظری یا اجتماعی از یک دیدگاه شخصی

نبوده و بلکه در یک تحلیل کلی برآیند مجموعه تعارضات فکری و سیاسی و اجتماعی دنیای معاصر غرب نسبت به اندیشه و معارف اصیل اسلامی می باشد. البته این مقالات در بردارنده تمامی مباحث مسائل مزبور نبوده و بلکه زمینه ساز طرح کامل این جریان فکری جدید می باشد.

نگارنده در این نقد سعی بر آن داشته است که ضمن بررسی انتقادی مباحث مطروحه در این مقالات، شرایط لازم برای داوری درباره قضاوت فوق را برای خوانندگان که آشنائی فی الجمله با اصول و مبانی فرهنگ اسلامی و مبایذ فرهنگ غربی داشته باشند فراهم نماید؛ البته میزان وقوف و اشراف بر ابعاد و احوال اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه ما در چند دهه اخیر بویژه دهه پنجاه از انقلاب اسلامی نیز در دریافت کامل و صحیح پیام مؤلف مقالات بی تاثیر نمی باشد.

در مقالات مورد انتقاد، سه محور یا عنصر متمایز قابل تشخیص از یکدیگر است. الف: طرح کلی و جهت و حیطه اصلی بحث. ب: ذکر مثالهای مختلف بعنوان شاهد بحث که در غالب آنها اشکالات گوناگونی پیرامون مسائل مذهبی و یا مباحث فلسفی مطرح شده است که برآیند کلی این قسمت به اصطلاح «مسئله دار» کردن خوانندگان است. ج: اشاره پاره ای شبهات در ذهن آنهاست و نتیجه آن کشانیدن خواننده به وادی جدید یا بزعم مؤلف مقالات انداختن آنها در مسیر تحقیق می باشد. ج: انگیزه و هدف از نگارش این مقالات. بررسی انتقادی ما از مقالات مزبور، حول محورها و اشکالات مذکور در بخش جنبه انتقادی داشته و در محور ج علاوه بر شیوه انتقادی به راه حل کلی مسئله نیز اشاره خواهد شد. در بررسی انتقادی در بخش الف، وارد اشکالات جزئی و جزئیات بحث نشده و مطالب مؤلف را در کلیت آن به نقد خواهیم کشید. و در مقابل در بخش دوم که به بررسی اشکالات اختصاص دارد به ترتیب نکات و اشکالات مطرح شده توسط مؤلف بررسی خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، الا تم صلی علی محمد وآل محمد، واهدنا بهم لیمّا اختلف فيه من الحق یا ذنک، انک ترانی مرسل الی صراط مستقیم.

چون این نوشته در اصل برای انتشار صورت چند مقاله تنظیم شده بود، اکنون که به آن صورت نشده — به سبب آ. رهمین مقدمه اشاره می شود — و به شکل یک کتاب در دسترس خوانندگان قرار می گیرد. ذکر پاره ای نکات در یک مقدمه کوتاه خالی از فایده نمی نماید.

سابقه آشنائی نگارنده با مؤلف مقالات قبض و رط

آشنائی اولیه اینجانب با مؤلف محترم مقالات، با عنوان آ. کت. سروش، از طریق انتشار کتاب «تضاد دیالکتیکی» ایشان حاصل شد که توسط جناب آقای دکتر حداد عادل به اینجانب که متصدی انتخاب کتاب برای مؤسسه انتشارات حکمت بودم واگذار شد و توسط این انتشارات به چاپ رسید. مدتی پس از آن در سال ۵۷ مجدداً از طریق آقای حداد سه جزوه دیگر از مؤلف به اینجانب رسید. روزی که برای گرفتن این جزوات به منزل آقای حداد رفتم بنا داشتم که از آنجا به منزل مرحوم استاد شهید مطهری رضوان الله

علیه بروم. در فاصله گرفتن این جزوات تا رسیدن به منزل استاد فرصت کوتاهی پیش آمد تا هر سه جزوه را تویقی کرده و اجمالاً مطالعه کنم، چون به خدمت استاد رسیدم، ایشان ضمن احوالپرسی، سؤال کردند که آنچه در دست داری چیست؟ من جریان را گفتم. ایشان پرسیدند خوب، بنظرتان اینها چطورند؟ پاسخ دادم که جزوه اول که همان علم چیست فلسفه چیست باشد، نوشته نسبتاً خوبی است و تا حدی شبیه مباحث مقاله اول اصول فلسفه است با شرح و بسط بیشتر و اصطلاحات روز و برخی تفاوتها، جزوه دوم که مربوط به فلسفه تاریخ است نیز فی الجمله مطالب مفیدی دارد اگرچه نظر مؤلف در باب فلسفه تاریخ از دیدگاه اسلام محل نظر و کلام است، ولی جزوه سوم که عنوان «پیش کشیدن وجه شکیلی از اسلام» دارد، مطالبی بکلی مغایر با ضوابط و موازین فلسفه اسلامی دارد. مرحوم مطهری جزوه مزبور را از من گرفتند و دقایقی چند مطالعه کردند سپس گفتند آری همینطور است که می گوئید. ایشان کتاب مفصلی هم در این باره نوشته اند و نسخه ای از آن را برای مطالعه برای من فرستاده اند. که من نیز تا کنون فرصت مطالعه کامل آنرا نداشته ام، ولی همین مطالب را در آن کتاب هم آورده اند و خلاصه اینکه ایشان مطالب مقاله ششم اصول فلسفه را نفهمیده اند.»^۱ از آنکه استاد افزودند: اتفاقاً در این سفری که من به خارج داشتم^۲ در مدت اقامت در انگلستان، ایشان این مسئله را پیش کشیدند و به شکلهای گوناگون می خواستند جمع به این مسئله صحبت کنند ولی من دوست نداشتم در آن موقعیت با ایشان وارد

۱ - نگارنده از جناب مؤلف بخاطر اینکه این تعبیر را به این شکل آورده ام پوزش می طلبم، ولی از آنجا که مقید بوده ام که عین تعبیر مرحوم مطهری را بیاورم چنین کرده ام و به هر حال این تعبیر دقیقاً از استاد شهید است.

۲ - استاد تازه از سفر خود به پاریس که برای دیدار حضرت امام رفته بودند به تهران مراجعت کرده بودند.

بحث شوم و وی را تخطئه کنم، اینست که مسئله را به بعد موکول کردم.^۳ در ادامه مذاکرات آن روز با استاد شهید، قرار شد که اینجانب نقدی بر جزوه «چه کسی می تواند مبارزه کند» بنگارم، که اینکار را نیز کردم و استاد هم آنرا مطالعه فرموده و پسندیدند و چند جمله ای نیز بر آن افزودند. ولی دیری نپایید که کتاب مفصل «دانش و ارزش» منتشر شد و دیگر آن جزوه و نقد بر آن علمی از موضوعیت شد.

رواف کتاب دانش و ارزش، در این کتاب یک متکلم اشعری است که با اصطلاحات جدید میدان آمده و غرض اصلی وی اگرچه نفی اخلاق علمی مارکسیستی است ولی بر آن بسنده نکرده و هرگونه ابتناء قضایای حکمت عملی را بر قضایای نظری انگ زده و ملاک همه حُسن و قبح ها و باید و نبایدها را تنها در مشیت الهی جستجی می کند. و از آن پس جناب مؤلف سالها مسئله «باید و هست» را محرز و ارس و بحث خود در هر کوی و بژزن قرار داد. اینجانب نیز با اینکه از همان ابتدای مطالعه کتاب «دانش و ارزش» بر جای جای مطالب آن نقدها داشتم و در جلسات درس و بحث خصوصی خود گاه و بیگاه متعرض آن می شدم ولی علیرغم اصرار و علاقه دوستان به انتشار نقدی بر آن کتاب، همواره از آن استیحا ش داشتم. چرا که در دیدم در میان

۳- جالب اینکه آقای سروش نیز قسمت اخیر این واقعه را بصورت یک خاطره از سفر خود به انگلستان نقل نموده و در صدد و انمود کردن این مسئله هستند که گوئی در نظر مرحوم مطهری مسئله ارتباط جهان بینی با ایدئولوژی تغییر یا تردیدی حاصل شده است (مقاله «مطهری و مسئله باید و هست» از مجموعه مقالات مؤلف به نام «تفراج صنع» ص ۱۰۴) اکنون با توجه به خاطره ای که اینجانب پس از بازگشت مرحوم مطهری از آن سفر از ایشان نقل کردم مفهوم جمله ای که مرحوم مطهری به مؤلف گفته اند بخوبی روشن می شود که یک نوع از سرباز کردن مؤدبانه بوده است. بعلاوه مطالب استاد شهید درباره ارتباط جهان بینی و ایدئولوژی که در کتاب «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» آمده است در همان سال ۵۷ نگاشته شده است که نگارنده در جریان جزئیات آن می باشم و ذکر آن بطول می انجامد.

روشنفکران مذهبی که هر کدام بگونه ای بی خبر از معارف و فرهنگ اسلامی هستند، یکی پیدا شده که «نهاد ناآرام جهان» می نویسد و تضاد دیالکتیکی دارد، و خلاصه گوئی دستی و نظری و تعلقی و حظّ بصری نسبت به این معارف دارد، حال روا نیست که با وی نیز علم معارضت پیا گردد و خلاصه شقّ عصبای مسلمین شود، خاصه آنکه آن مبنا نیز به اندازه کافی مست و بی مبنا هست که خودبخود از دایره بحث خارج می شود و نیازی به برخورد جلدی ندارد.

در الهاء، اخیر نیز علیرغم آنکه بکرات شنیده می شد که جناب سروش در جلساتی عمومی و خصوصی به القای شبهات و تشکیک در اصول و مبانی معارف و آراء و تأیید آنها می پردازد و لکن هنوز حال تردید و حسن ظنّ به مواضع فکری ایشان را اینجانب غلبه داشت تا اینکه انتشار مقالات «قبض و بسط شریعت» آب پاکی بر دست همه ریخت و معلوم شد که آن مسموعات ریشه دارتر از این حرفها برده، و به سخن ارباب علم عقلی و حکمت اسلامی بر نجوم قدیم و هیئت بطلمیوس است، و بی اعتمادی به دین شناسی همه دین شناسانی که به فهم عمیق علم تحلیلی عصری آراسته نباشند، و نیز مدّعی تکامل حقایق و عدم اعتقاد به اصول ثابت در هیچ عرصه ای از تفکر، و نیز مدّعی نسبیت حقایق و دورکنی بودن همه چیز است که قوام هر فهمی بر دو رکن است رکن بیرونی که همان مکتوبات خاصه در هر علمی است و رکن درونی که عبارت از خصوصیات ذهنی و دانسته های قبلی و محجوب فهمی است، و ادّعی وصول به حقیقت مطلق در هر زمینه ای را «طلب روزی ننهاد» خواندن، و تفکیک میان حقیقت شریعت که صامت است و رازی است سربه مهر و ناگشودنی، و فهم ما از شریعت که البته معرفتی است بشری و لاجرم نسبی و متحوّل و متکامل؛ و بدینسان راه را برای ابراز هر عقیده و بیانی نسبت به معارف و حقایق اسلامی گشودن!

آری اگر روشنفکران دردمندی چون دکتر شریعتی از این می‌نالیدند که چرا قرآن یا برای قرائت بر اهل قبور و در گورستانها بکار می‌آید و یا به جهت تیمن و تبرک منازل به روی طاقچه‌ها، اکنون این جناب سروش است که حتی قرآن و معارف اسلامی را آنجا هم که راهنمای عمل مجاهدان و مبارزان است و یا الگوی عملی بندگان مؤمن و صالح و اهل اصلاح و فعالیت اجتماعی است، از آنها گرفته و مجدداً به روی طاقچه‌ها می‌نهد! زیرا آنچه که مقدس است و حقیقت معارف است هیچگاه به فهم نمی‌آید و صامت است و دست‌نایافتنی، و آنچه به فهم آمده راهنمای عمل شده، دیگر مقدس نیست، و معرثی است شری، نسبی و گذرا!! آری اینهاست هنر جناب مؤلف مقالات قبلی. بسط شریعت، که در این کتاب به تفصیل به نقد یکایک مدعیات ایشان خواهیم پرداخت.

اینک بر بنده روشن شد است که جناب سروش در ده ساله گذشته به سوی هیچیک از بزرگان اندیشه و معارف اسلامی نرفته و از آنها تجلیل ظاهری به عمل نیاورده مگر برای اینکه در پرتو نام والای آنان، گان برای خود وجهه‌ای کسب نماید و سپس تیشه بر ریشه افکار و اندیشه‌های آن بزرگواران زند. و اگر هم که احیاناً در میان صدها نکته از نکات مورد بحث آنان، گان نکته‌ای در جهت تأیید افکار و اندیشه‌های خود بیابد که چه بهتر، آخر چه کسی خود انسان افکار علامه طباطبائی و مرحوم شهید مطهری و دیگران را مبتنی بر حرم و ظل و منور قدیم بداند و دین‌شناسی آنان را به علت عدم آشنائی عمیق، محارف مدرن و نوین بشری، از صلابت و عمق کافی برخوردار نداند و باز هم به آنها ارادت داشته باشد! آخر ارادت به چه چیز آنها؟! ملاک ارادت انسانها به یکدیگر در چیست؟! اگر در اندیشه‌ها و افکار انسانی نباشد!

اکنون سرّ لحن عتاب‌آمیز و سرد و عاری از مهر و ارادت و بلکه در مواردی توهین‌آمیز جناب سروش در کتاب دانش و ارزش نسبت به بزرگانی چون

علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری (رضوان الله علیهما) روشن می‌شود، و نیز انگیزه مؤلف در کاوش متعمدانه و بل مفروضانه جهت کشف تناقض و یا القای شبهه و تشکیک در مطالب مورد بحث حضرت علامه طباطبائی در تفسیر شریف المیزان و یا دیگر جاها روشن می‌شود (که به شمه‌ای از آنها در همین نقد اشاره می‌شود). البته هنوز برای جناب مؤلف راهی برای اثبات ارادت و عطف نسبت به این بزرگان هست و آن از طریق معرفت‌شناسی! است. بالاخره علامه طباطبائی و استاد مطهری در پیشبرد کاروان اندیشه بشر و تحول آن نقش ویژه‌ای داشته‌اند و این خود ملاک ارادت می‌شود، با این توجه که میزان این فیصله ارادت با ارادت به فخر رازی و ابوالحسن اشعری و نیوتن و ویتگنشتاین تفاوتی نیست؟! و

حال می‌پردازیم به ذکر نکاتی درباره مقالات قبض و بسط شریعت و نقد حاضر از آنها:

ویژگی‌های از مقالات:

۱ - نخستین ویژگی این مقالات: دربردارنده محتوای آنها، باید در لحن حماسی و تحریک‌آمیز آن دانست. گوئی جناب مؤلف بیش از آن که در صدد طرح یک مسئله علمی و فرهنگی باشد در صدد راه انداختن یک میتینگ خزنده اجتماعی و سیاسی علیه معارف اسلام و علما و روحانیون می‌باشد، البته با رعایت ادب!

اینجانب لحن ویژه این مقالات را نه ناشی از شهامت و صراحت سیاسی و اجتماعی مؤلف آن - که در این باره موارد نقض سراغ دارد - و بلکه معلول تحلیل خاص مؤلف و تحلیل گران سیاسی همدوش وی در این حرکت، از شرایط خاص سیاسی - اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌داند.

مؤلف از سویی پس از ده سال انتظار اکنون استفاده از روحیه سردرگمی و بی انگیزه گی ناشی از حوادث ده ساله گذشته انقلاب و تهاجم همه جانبه کفر و استکبار جهانی علیه اسلام را بهترین فرصت برای وارد کردن ضربه نهائی بر پیکر رهبری ایدئولوژیک نظام یعنی معارف اسلامی می یابد: تمهید و جانبداری از طرح پروتستانیزیم اسلامی و اینکه تمام دعاوهای فقه سنتی و پوپست و روشنفکران و طرفداران خلوص مذهبی، ریشه در جهان بینی کهن و پوریدنه آنها دارد و با تغییر منظر و آشنائی عمیق با علوم تجربی مدرن و انسان شناسی و جامعه شناسی غربی، خود بخود تغییر در نظر حاصل خواهد شد و ماده نزاع رفع می شود، مطلبی نبود که بتوان در ابتدای انقلاب با آن پتانسیل قوی نیروهای انقلاب شور و شوق اسلامی جامعه آنرا ارائه کرد.

از سوی دیگر این مسئله حداقل در حد طرح اولیه آن باید در زمان حیات رهبری بلامنازع انقلاب صورت گیرد زیرا چنانچه زمزمه این بحث پس از دوران رهبری حضرت امام (مدظله العالی) آغاز شود، از سوی نیروهای وفادار به انقلاب و اسلام بعنوان یک بدعت و حرکات انحرافی طرد و نابود خواهد شد، پس این بذری است که برای آینده کاشته می شود.

و اما از جنبه فرهنگی جناب مؤلف به گمان خود نتیجه فینگی جامعه را کاملاً سبک و سنگین کرده و منازعی برای خود در عدم اولی و آخرین نمی یابد. چه کسی می تواند تصور کند که لحن مؤلف در حمله به حکمت و فلسفه، و یا عرفان اسلامی و یا در متزلزل دانستن دین شناسی کسانی چون علامه طباطبائی! و یا دیگر فقها و حکمای اسلامی، اگر در زمان حیات استاد شهید مطهری نیز می بود، همینگونه بود!

اصولاً این جزء روانشناسی آدمی و بل از آفات روانی اوست که گاه مطلبی را که بصورت سؤال و اشکال در ذهن دارد چون مدتی با آن مأنوس شد

و برای برخی نیز مطرح کرد و پاسخ قاطعی نشنید، نسبت به مسئله جری شده و بر آن می‌شورد و خود را در آن مسئله صاحب‌نظر یافته و به علن به انکار آن یا اثبات طرف مقابل آن می‌پردازد.

جناب مؤلف نیز جامعه را از این حیث به اصطلاح تست کرده است. گاه و بیگاه مطالبی را بصورت اشکال و ایراد بر فلسفه و حکمت اسلامی اینجا و آنجا مطرح کرده و چون پاسخی درخور نیافته است یکباره بر حکمت اسلامی سوریده و عمده مباحث آن را بحثهای لفظی و یا مبتنی بر نجوم و فلکیات قدیم یافته است. و در این تجزیه حتی کار را به مکاشفات اهل کشف و شهود نیز که انیده است^۱ با وجود اینکه در این باب حتی در همان حد طرح سؤال نیز چندان بی‌نیو است — همینطور گاه مسئله‌ای از مسائل اصولی و یا تفسیری و فقهی را که در کتابی دیده و یا بطور افواهی شنیده است در یک دو مقاله طرح و پس از چند روز با تأسیس اصل درباره آن می‌پردازد و قس علیهذا. و اخیراً نیز در مقالات سوداها^۲ احوال ابن عربی در فتوحات مکیه و... دارد تا ثمره آن کی معلوم شود!

این رویه و روش نزد اهل فن در متدین و هر رشته معنای خاص خود را دارد. و شاید یکی از دلایل عدم برخورد جدی آنان با این گونه مطالب نیز همین تلقی ویژه آنها از مسئله است — ولی متأسفانه نزد عموم جامعه و خود شخص مؤلف نتیجه دیگری دارد که همان جامع عالم و اهل و آخرین بودن است و این آفت را و خطر ساز است. و فاجعه آمیزتر زمانه است که ملاحظه شود این رویه از سوی مؤلف به برخی شاگردان و تابعین منظم و تشکیلاتی ایشان یا مقلدین از روی مدهای اجتماعی نیز سرایت کند، بطوریکه جوانی درس هفته پیشین خود در دانشگاه یا نزد مؤلف را نپخته و هضم نکرده، بصورت

۱ — نگاه کنید به «تفرج صنع» و اشکال به مکاشفات منقول از قول لاهیجی و محبی الدین.

مقاله ای در باب تفکر و عالم و آدم به بازار مطبوعات روانه کند. این روش اگر چه برای مطبوعات روزانه خور و سیله فرج و باب انتفاعی است ولی دود آن به چشم جامعه می رود، که انحراف یا ابتذال فکری ثمره آن است.

یکی دو سال پیش در حوزه علمیه قم، در محضریکی از آیات الهی که از اساتید حکمت و عرفان و دارای جامعیت در غالب فنون معارف اسلامی است بودم. ایشان با بیان شیوای خود می فرمودند: «چندی پیش یکی از آقایان دانشگاهی که معروفیت هم دارد - ایشان اسم آن شخص را نگفتند - نزد من آمدند و آسایی آوردند که بله کتابی در «معاد» تألیف کرده ام و خواستم شما در آن نظر دهید. بعد از مدتی دوباره آن آقا آمدند و جویای نظر من شدند، به ایشان گفتم: ای آقا - ایشان هنوز جوانید و انشاء الله فرصت زیاد دارید، حالا چرا از معاد شروع کردید؟ صواب دین که از توحید شروع می شود لا اقل از همان مبدأ شروع کنید، از معاد چرا؟ بالا بای معاد وقت دارید بگذارید کمی سن شما بالا تر برود، یک پست با عرب ببینید، یاد مرگ بیفتید، و خلاصه فرصت برای معاد بسیار است!»

۲ - ادب و اغراق دو مکانیسم دفاعی و تبلیغی در روش مؤلف

رعایت ادب در بحث بقدری از جانب مؤلف و مریدان وی رعایت می شود که قرار می گیرد که انسان در اصل خود با ادب بودن شک می کند. بهرحال این یک نوع سنگربندی در اطراف خود است تا اولاً اینان هر چه خواستند و گفتند، مخالفین مبادا هتک حرمت کرده و شئون آنان را مراعات نکنند که اگر این باب باز شود مراتب تشکیکی وجود خدای نا کرده برهم می ریزد. بهر حال این ادب ادعائی آقایان اولاً رعایتش ظاهراً مختص به مخالفین آنهاست (والا نمونه های نقض آن از سوی خود جناب مؤلف چه در برخورد با روزنامه

اطلاعات و یا در برخوردهای کذائی دو سه سال پیش ایشان با یکی از اهل قلم از یاد نرفته است) و ثانیاً مفاد آن در مورد خود این آقایان تنها در حد ادب لفظی است. والا اگر اینان آراء مخالف خود را در مواردی که شامل قریب به اتفاق علما می شود، متصف به سودا و صفراء و گمان باطل و توهم و پندار و... و از این قبیل بدانند البته که خلاف ادب نیست.

نکته دیگر: اغراق گوئی است، نمونه های تبلیفی این اغراق گوئی در همین مقالات مورد نقد فراوان است که در ضمن نقد به جنبه مبالغه آمیز بودن آنها : : بعضاً اشاره می شود. ولی نوع دیگر از اغراق گوئی در روش مؤلف و ابرافیا ایشان اینست که برای اینکه مخالفان فکری خود را از اندیشه مخالفت بی بزدارند، آنها را از مصداق برچسبهای ناگوار مؤلف واقع شدن بیمناک گردانند. مانند این جمله جناب مؤلف که می گوید: «ماجرای گالیله نباید در جمهوری اسلامی تکرار شود.»^۱

بیان اینگونه مطالب در عین اینکه بزرگ کردن مسائل و بناحق و غیرمنصفانه ارزیابی کردن وضع اجتماعی در جمهوری اسلامی است، از سوی دیگر خود نوعی خائزیدن و سنگربندی در اطراف خویش است. سوزاندن دانشمندان در قرون وسطی کجا و جمهوری اسلامی کجا...؟! آن روشنفکر ضد انقلاب به هنگام راهپیمایی به ایران در روزنامه ها تیر می نویسد که «صدای پای فاشیسم می آید». بعد سرش سالها پس از استقرار انقلاب اسلامی «مبانی اعتقادی فاشیسم» را تحلیل می کند و صد البته نتیجه گیری و تطبیق را به مستعین وامی نهد. سخن در تهمید کلیه اعمال و حرکات مسئولین نظام نیست، سخن در مذمت تفریط در مقابل افراط است، در اغراق گوئی است که از تنگ نظری این یا آن روحانی، تعبیر به

گالیله سوزی یا فاشیسم و... گردد.

۳ - «فهم دینی همیشه عصری است، و مطهری یک دیندار عصر بود شریعتی هم».

البته مفاد این جمله در متن نقد حاضر به اندازه کافی و از جهات مختلف بحث شده است. در اینجا تنها غرض اشاره به این نکته است که این گونه برخورد با دیدار معارف دینی، جز برای کوییدن و هموار ساختن جاده پروتستانیزم اسلامی نیست. نتیجه منطقی در این مقدمه اینست که خلاصه «ما» هم یک نوع بدایت از من داریم و هیچکس نباید دیگری را از این جهت «تخطئه» کند.

اینگونه برخورد نسبت به دیدار در موضوعات فقهی و احکام اسلامی در میان فرق مسلمین بی سابقه نیست. هر چند اینکه در فهم و رسیدن به حقایق احکام فقهی در میان علماء و اصولیین مسلمان معمولاً سه نظریه عمده وجود دارد. علمای شیعه امامیه عموماً اتفاق دارند اینها انسان در جمیع شئون فردی و اجتماعی خود برای پیمودن طریق سعادت و دور گزیدن از جاده شقاوت، مکلف به یک سلسله احکام و تکالیف واقعی هستند و خواهند ماند است و این البته با نظریه مقام ثبوت و واقعیت است و اما به لحاظ مقام اثبات و استنباط مجتهدین نسبت به احکام الهی، دو صورت دارد، گاه می شود که دریافت حکم مبتنی بر ادله قطعی و غیرقابل تردید از نصوص دینی است که در اینصورت مقام ثبوت و اثبات یکی خواهد بود و انسان به حکم واقعی ناظر شده است مانند اصل حکم به وجوب نماز و روزه و زکات و جهاد در اسلام؛ و گاه می شود که حکم به دست آمده دارای قطعیت مرحله اول نبوده اگر چه که به حسب دلایل معتبر، ظن و اطمینان به تکلیف حاصل می شود. اینگونه از

احکام را حکم ظاهری می‌گویند که حکایت از آن دارد که یقینی به اینکه حکم واقعی الهی همانست که به لحاظ نظریه طرق و امارات برای مجتهد حاصل شده نیست، اگر چه برای برائت ذمه و فراغت در مقام عمل، شارع خود عمل به این حکم ظاهری را امضاء نموده است، ولی البته امکان خطا منتفی نیست و مجتهد در صورت خطا معذور است. و این معنای همان جمله مشهور است که «للمصیب اجران وللمخطئ اجر واحد». از این رو شیعه را مخطئه گویند، که به معنای پذیرفتن احتمال خطا برای مجتهد نسبت به حکم واقعی الهی است. در مقابل شیعه طایفه معتزله از اهل سنت گرچه به وجود حکم واقعی الهی اذعان دارند ولی در مورد هر مجتهد نیز معتقدند که در هنگام اجتهاد در مورد خطا نسبت به حکم واقعی انشاء شده الهی، نظریه مجتهد نیز مصلحت را نشانه و بلکه مصلحتی اقوای از مصلحت حکم واقعی دارا می‌شود. و به این ترتیب ما نظریه خطا مورد تصویب قرار گرفته و سبب استکمال مکلف می‌شود. گروه دیگر از متکلمان اهل سنت — که قشری‌ترین آنانند — اشاعره هستند که اصولاً به حکم واقعی الهی قائل نبوده و به این ترتیب خطای در اجتهاد رای آنان در معنا می‌شود. در نظر این گروه کلیه کسانی که در صدد استنباط احکام شرعی برآیند در تلاش خود موفق بوده به نتیجه مطلوب نائل می‌آیند و حکم شرعی نسبت به بزرگ و کوچک از آنها همانست که به نظر آنها رسیده است و به این ترتیب به تصویب سنت و به عبارت دیگر نسبیت مطلق در احکام شرعی قائلند این نظریه را تصویب بسیاری گویند که سخافت آن ضرب المثل است.

اگر اشاعره به تصویب یا نسبیت مطلق در فروع و احکام قائلند جناب سروش به تصویب در «اصول و فروع دین» هر دو قائل است! و این تناسب در افق فکری اشاعره و مؤلف عجیب نیست، زیرا که این توافق در بسیاری از مبانی تفکر دینی این دو به چشم می‌خورد که مسئله حسن و قبح افعال یا باید

و هست یکی از آن مبانی مشترک است.

و اینگونه تصویب و نسبیت، یعنی تصویب در اصول عقاید و فروع شرعی هر دو، به اجماع جمیع فرق اهل اسلام از شیعه و سنی و معتزلی و اشعری باطل می باشد. قاضی عبدالجبار متکلم معتزلی معروف در کتاب مشهور و مفصل کلامی خود «المغنی» ضمن رد و باطل دانستن نظریه ای که هر دو را در اعتقادات خود محق شمرده و حق را امر واحدی در مقابل امور باطل نمی شمارد با ارجاع این نظریه به سفسطه، می گوید گمان نرود که این همان نظر ای است که ما در باب اجتهاد قائل هستیم که هر مجتهدی مصیب است، و سپس بوجهاتی برای جدا کردن نظریه تصویب در فروع از تصویب در اصول عقاید ذکر می کند.

البته ممکن است جناب موآف در مقابل شناخت این قول به سبک مخصوص خود عقب نشینی کرده بگویند: مقصد ما رانایان آرمودگان در نیافته اند و ما از دیدگاه معرفت شناسی مسئله را رد نظر قرار می دهیم و می گوئیم که بازرگان و شریعتی و مطهری هر سه دینار عصرید و این یک واقعیت است. بگذریم از اینکه اینگونه سخن گفتن اولاً می خود تراش امور بدیهی و از جمله «کرامات شیخ ما»، ولی جان سخن در اینست نه اساساً این جمله که «فهم دینی عصری است» در جوهره خود متضمن این معناست که فهم دینی نسبی است و فهم دینی مطلق و صحیح نداریم. و الا اگر کسی به فهم دینی مطلقاً صحیح و واحدی قائل باشد دیگر معنا ندارد که به فهمهای دینی غلط و باطل فهم دینی کند و بگوید که فهم دینی، یعنی فهم دینی غلط عصری است!! بالاخره در میان سه فهم دینی بازرگان و شریعتی و مطهری (که اتفاقاً سه

۱ - «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» ج ۲، فی النظر و المعارف، ص ۴۹ فصل «فی ابطال القول بان حقیقه کل شیء ما یعتقد المعتقد».

مُحییان یک عصرند! و یکدیگر را نیز تخطئه می‌کنند! نمی‌شود هر سه درست باشند، یکی از آنها درست و آن دو دیگر غلط است.

برای کسی که فهم دینی بازرگان و شریعتی را غلط بداند دیگر جمله «فهم دینی عصری است» بی‌معناست چون این دو به حقیقت معارف دینی واصل نشده‌اند و غلط بودن یعنی حقیقت را نفهمیدن، و به این ترتیب آنچه که «عصری است» «نفهمیدن‌های» دینی است نه «فهمیدن‌های» دینی، زیرا که حقایق قابل فهم دین در همه زمانها و نسبت به همه ناظرین امر واحدی است و این کلام الهی است که «فما ذا بعد الحق الا الضلال» که البته این مطالبات با تکامل حقیقت به معنای توسعه در معلومات و افزایش دانسته‌های افراد در طول زمان ندارد که بحث بیشتر از این مسئله را به مطالعه متن این نقد اکتفا می‌نمایند.

۴ - چند نکته درباره روش این نقد :

الف - ترتیب مطالب در این نقد - حتی الامکان بر اساس اصل مقالات قبض و بسط می‌باشد و لذا از انسجام کتابی در این مطالب گوناگون مورد بحث، برخوردار نیست؛ ولی این حسن را دارد که در عوض از خستگی و یکنواختی مطلب برای خواننده می‌کاهد.

صفحات اول کتاب که بحثهای منطقی است کمی منگیج‌تر است ولی نوع مطالب در صفحات آینده تا حدی آنرا جبران می‌کند.

ب - در همه موارد، انتقاد بر اساس نقل عبارت یا عبارات متعدد از مؤلف صورت گرفته و کلیه احتمالات در فهم عبارات مؤلف حتی المقدور در نظر گرفته شده است، و لذا گاه به بررسی احتمالات بعیده در کلام مؤلف پرداخته ایم. این روش اولاً امکان قضاوت صحیح را برای خواننده بیشتر فراهم

می آورد، و ثانیاً به منتقدان احتمالی این نقد، این اجازه را می دهد که در مخالفت خود بطور مشخص خطای این نگارنده را در فهم جملات و عبارات مؤلف نشان دهند؛ و ثالثاً تقریباً می توان گفت خوانندگان این نقد - حتی آنها را که اصل مقالات را نیز نخوانده باشند - از مراجعه یا مراجعه مجدد به آن مقالات بی نیاز می سازد. البته بکارگیری این روش موجب شده که گاه یک عبارت مؤلف بطور مکرر در موضوعاتی که به آن مربوط می شده است مورد اشهاد قرار گیرد که این نیز خوانندگان را در استنتاج لوازم عدیده یک سخن یادآور می شود.

ج - بکاربرد روش فوق، به این معنا نیست که در این نقد از همه مطالب و جزئیات مورد اختلاف مؤلف مقالات سخن رفته است، زیرا عملاً امکان پرداختن به همه جهات مورد نظر، طور وسیع و گسترده نبود، زیرا در اینصورت حجم این کتاب، لااقل به دو برابر مدار اصلی می رسید. فی المثل از بحث فطرت تنها در حدی که در اصل مقایسه و تطبیق مؤلف طرح شده است سخن رفته است؛ ولی طرح کامل و جامع این بحث بنحوی که پاسخگوی همه مشکلات و مسائل مطروحه در آن باشد، نیازمند بررسی دیگری است که اگر توفیق آن حاصل شود نگارنده به تألیفی مستقل در این زمینه - راه راها پرداخت.

همینطور مسئله «باید و هست» نیز در این نقد، همه جا مبادرت از فکر مؤلف مقاله مطرح و حداکثر برخورد نقضی مختصری با آن شده است. در این باره نیز نگارنده یادداشت‌های فراوان دارد که اگر خداوند بخواهد و الهی فراهم شود به تنظیم آنها یا بصورت نقد کتاب «دانش و ارزش» مؤلف و یا بصورت تألیفی مستقل بدان مبادرت می ورزد.

همچنین در پاره‌ای مسائل دیگر مانند بحث کلی طبیعی و یا برخی مبانی مورد اختلاف منطقی در منطق جدید و قدیم و نیز اشکالات مبنائی و بنائی دیگر سخن بسیار بود که پرداختن به آنها بطور کلی رساله حاضر را از وضعیت

فعلی بیرون می آورد و حجمی به مراتب بیشتر از مقدار حاضر را می طلبید که نه صبر و حوصله خوانندگان و نه حال و مجال نگارنده فعلاً اقتضای آنرا نداشت.

د - علیرغم اینکه به اقتضای مطلب گاه ممکن است لحن بیان نگارنده نسبت به جناب مؤلف خالی از ارادت و دور از مهربانی باشد لکن در عین حال توجه می دهد که این موارد و این نوشته بطور کلی بر اساس تکلیف انسانی و اسلامی که نگارنده بر خود احساس می کرد قلمی گردیده است ولی از جهت شخصی اینجناب شخص جناب مؤلف را فردی متدین و مقید به حدود شرعی می دانم. بهر حال همانطور که گفته اند: «الطرق الی الله بعدد نفوس الحلالین»^۱ سخن ما امروز در مقام بحث فکری و نظری و تا حدی نیز اجتماعی و سیاسی است.

اشتباه در تحایل از انبعاث و احوال اجتماعی ممکن است برای همه کس پیش آید، کما اینکه اشتباه در مبانی معارف و ضوابط منطقی نیز برای هیچکس بطور مطلق قابل اجتناب نیست. اینها از الفت در مقام عمل نمی کاهد، و انشاء الله خداوند اینجناب و نگارنده را از شر تسویلات نفس اماره بالسوء بر حذر دارد مبدا که عمل به تکالیف و حملی برای حب و بغض های نفسانی و شیطانی قرار دهیم.^۱

۱ - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی صاحب کتاب «معالم والنبا» در «دره فلاحه» مثنیٰ خصوصاً ابن سینا کتابی دارد به نام «مصارع الفلاسفه» یا «المصارعة»^۱ خواجه نصیرالدین طوسی حکیم فرزانه و متفهد اسلامی که در سنگر دفاع از حکمت اسلامی در تاریخ حکمت و معارف اسلامی بی نظیر است، به دفاع از فلسفه و ابن سینا برخاسته و کتابی به نام «مصارعة المصارعة» بر «دره شهرستانی» نوشته است و چون شهرستانی در کتاب خود از حد متانت و ادب خارج شده است، خواجه نیز برخلاف اخلاق حسنه و شیوه مرضیه خود که نمونه ادب و وقار است، در این کتاب گاه همپای شهرستانی به میدان آمده است. در این مورد خواجه خود می فرماید: